

## ۷۴. تغذیه پنج هزار نفر

بر حسب عادت مسیح همیشه در میان مردمی که بکمک معجزه آسای او احتیاج داشتند احاطه شده بود. او نیز مثل هر بشری احتیاج بااستراحت داشت و بدین منظور از دریاچه عبور کرده بود تا جای راحتی پیدا کند. ولی این فرصت بزودی از دست رفت زیرا بمجرد اینکه شنیدند که شفابخش آمده مردم از دهها و قصبات هجوم آوردند «و هر نوع ناخوشی و بیماری را شفا می داد. وقتی او جمعیت زیادی را دید دلش به حال آنها سوخت زیرا آنان مانند گوسفندان بدون شبان پریشانحال و در مانده بودند.» (مرقس ۶:۳۷).

مردم به کلمات فیض بخش عیسی گوش فرا دادند و در عین حال دست شفابخش وی به بیماران، سلامت و نشاط می بخشید. برای مردم روزنه ای از آسمان گشاده شده بود و از گذشت زمان و گرسنگی بکلی بی خبر مانده بودند. بالاخره روز سپری شد و خورشید ورای دریا غروب کرد و مردم هنوز آنجا بودند. مسیح تمام روز را بدون خوراک و استراحت مشغول بود و شاگردانش نیاز استاد را به استراحت درک نموده، اصرار کردند که جمعیت را پراکنده کنند ولی وی دلش رضا نمی داد بیچارگان را بوضع خود رها کند.

سرانجام حواریون اصرار کردند که بخاطر خودش و مردم بناچار بکار خاتمه دهد زیرا که بسیاری از صبح تا عصر چیزی نخورده بودند و لازم بود شهرها برای ابتیاع خوراک بروند. از جواب مسیح شاگردان تعجب کردند. او گفت «خودتان به

### بزرگترین همه

مسیح در اواخر عمرش منظور خود را از آمدنش بدنیا که مغرورین در گناه را نجات بخشد، شرح داد. ولی درک آن حتی برای نزدیکان مشکل بود. آنها خیال می کردند که او باید پادشاه مملکت باشد و هر کدام عالیتیرین مقام را برای خود

تصور میکرد. یکروز هنگامی که در خانه ای تنها بود شاگردانش را دور خود جمع کرد و پرسید «بین راه در باره چه چیزی مباحثه میکردید؟» حضور استادشان و سؤال وی جنبه دیگری از مسئله را بفکرشان راه داد. در جواب خجل و ساکت ماندند. وی برای شاگردان بیان کرد که آمده است تا آنان را از گناه خود خواهی یا مرگ نجات دهد ولیکن حس جاه طلبی آنها را گمراه کرده بود.

روزی یکی از شاگردان که هنوز بیاد گفتار بالا بود از مسیح پرسید «چه کسی در پادشاهی آسمانی از همه بزرگتر است؟» (متی ۱۸:۱). در جواب گفت «اگر کسی می خواهد اول شود باید خود را آخرین و غلام همه سازد.» (مرقس ۹:۳۳ و ۳۵). در این جواب موقر معنائی نهفته ای بود که حواریون بسختی آن را درک کردند. آنچه مسیح می دانست آنها نتوانستند دریابند زیرا که اصول ملکوتی ویرا تقصص نکرده بودند و این عدم معرفت سبب خود خواهی شده بود. علت اصلی اشکال آنها عمیقتر از این بود و اگر مسیح اصول ملکوت را برایشان بیان میکرد ممکن بود مشکل فعلی آنها حل شود ولی از بین نمی رفت. پس از دریافت اطلاعات کامل موضوع تقدم دوباره مطرح شد. باین ترتیب پس از صعودش کلیسای نوبنیاد بزودی بین افراد خودخواه تقسیم شد. تلاش برای بدست آوردن عالی ترین رتبه مبارزه ای بود که شیطان در سما آغاز کرد. زهره میخواست مثل حضرت اعلی شود ولی قاعده ملکوت مسیح همه مردم را یکسان می گرداند - غنی و فقیر، دانا و نادان، با سواد و بی سواد، همه بدون تلاش برای ریاست گردهم جمع میشوند. همه افراد در

مقابل خون بهای فدیة شده یکی هستند که نجات یافته اند. وقتی که شاگردان در باره عالیترین مقام نزاع می کردند مسیح طفلی را در میانشان گذاشت و گفت «درحقیقت به شما می گویم که اگر شما عوض نشوید و مانند کودکان نگردید هرگز به پادشاهی آسمانی وارد نخواهید شد. در پادشاهی آسمانی، آن کسی از همه بزرگتر است که خود را فروتن سازد و مانند این کودک بشود.» (متی ۱۸:۴۳).

